

## بررسی فقهی وظیفه‌مندی نهاد خانواده و حکومت در تربیت شغلی

رجبعلی افنخاری<sup>۱</sup>

### چکیده

این پژوهش با موضوع بررسی وظایف نهادهای خانواده و حکومت در قبال تربیت شغلی کودکان، با هدف دستیابی به وظیفه‌مندی دو نهاد در بعد تربیت شغلی کودکان از منظر فقهی انجام گرفته است. منظور از وظیفه‌مندی در اینجا بایسته‌های فقهی در باره رفتارهای تربیتی آنها در قبال تربیت شغلی کودکان است. روش تحقیق در این پژوهش، روش تحلیل محتوا با رویکرد استنباطی و اجتهادی در فقه اسلامی است. داده‌های پژوهشی نشان می‌دهد، از منظر فقهی به تربیت شغلی با دید اهمیت نگرسته شده و مورد تأکید قرار گرفته است. از نظر تکلیفی، انتخاب شغل و حرفه در مسایل مورد نیاز جامعه برای تمام افراد واجب کفایی است؛ اما تربیت شغلی و آماده کردن افراد در سنین کودکی و آشنا سازی آنان با حِرَف و مشاغل امری مستحب می‌باشد. براساس ادله، تربیت شغلی کودکان و زمینه سازی برای آینده شغلی آنان برای پدر و مادر و حکومت مستحب مؤکد است.

**واژه‌های کلیدی:** فقه، وظیفه، خانواده، حکومت و تربیت شغلی

## مقدمه

از مسایل اساسی در حوزه تربیت فرزند، تربیت شغلی و آماده کردن آنان برای کار و فعالیت در آینده است. «تربیت شغلی به مفهوم پرورش و شکوفایی استعدادهای افراد برای کسب مهارت در انجام کار و احراز شغل در آینده است» بنا براین پرورش استعدادها و کسب مهارت در انجام کار و انتخاب یک حرفه در آینده، از مؤلفه‌های کلیدی تربیت شغلی است. طبق این معنا تربیت شغلی از نوع رفتار اختیاری و نیازمند فعالیت آگاهانه است؛ از این رو نیازمند عوامل انسانی است که برای تحقق این مهم تلاش و فعالیت نمایند.

در شرایط فعلی بدلیل اهمیت موضوع، تربیت شغلی همواره در کانون توجه مراکز آموزشی و تربیتی می‌باشد. از لحاظ تاریخی رویکرد نظامهای آموزشی و تربیتی به تربیت شغلی متفاوت بوده است. برخی نظام‌ها بیشتر به اخلاق شغلی عنایت داشته‌اند در حالیکه برخی به مهارت‌های شغلی و حرفه‌ای تأکید دارند. امروزه به رویکرد دوم بیشتر بها داده می‌شود بگونه‌ای که تربیت شغلی از اهداف اساسی تربیت و محور آموزش و پرورش تلقی می‌شود.

همانطوری که اشاره گردید، تربیت شغلی یک فرایند و از نوع رفتار اختیاری است که نیازمند برنامه‌ریزی و نیروی انسانی متخصص برای اجرای این فرایند است. بنابراین گروهی از انسان‌ها باید به تربیت شغلی کودکان واجب‌التعلیم بپردازند. پرشسی که مطرح است اینکه مسئولیت این کار بر دوش چه فرد یا افرادی می‌باشد؟ بر فرض که کسی مسؤل این امر باشد این مسئولیت در حد الزام است یا صرف مجاز به انجام این فعالیت می‌باشد؟ در این نوشتار سعی می‌شود با تکیه بر منابع و ادله معتبر فقهی و با روش استنباطی و اجتهادی پاسخ پرسش‌های فوق پاسخ داده شود. البته اجمالا می‌دانیم که افراد و نهادهای مختلف در این زمینه مسئولیت دارند، ولی از آنجای که در شرایط فعلی دو نهاد خانواده و حکومت متکفل تعلیم و تربیت می‌باشند، تمرکز این نوشتار بر اثبات وظیفه‌مندی این دو نهاد از منظر فقهی می‌باشد.

## نکته‌ها و پیش فرضها

قبل از پرداختن به ادله به چند نکته به عنوان مبنا و پیش فرض اشاره می‌شود.

۱- در نظام تربیتی اسلام از شغل و حرفه و پرداختن به امور زندگی با دید ارزشی نگریسته شده و از آن به عنوان وسیله بدست آوردن آخرت یاد شده است. «وَبِالذُّنْيَا تُحْرَبُونَ» (نهج البلاغه، ص ۲۱۹) بر اساس این بینش، سعادت و خوش بختی اخروی و عزت و اقتدار انسان در دنیا، در گرو کار و فعالیت می‌باشد، از این رو پدیده‌های چون: تن پروری، بیکاری، کاهلی و گذران عمر به بطالت از منظر منابع دینی امری مذموم است و گرفتاران در دام این امور از زیانکاران در دو سرای دنیا و آخرت‌اند. (نجم/۱۱)

براین اساس در منابع اسلامی به یک سلسله اموری مانند: توجه به ارزش و اهمیت کار و کارگر، تشویق به کار کردن و نظم در آن، تخصص و تعهد در کار، سازگاری کار با توان و استعداد فرد، توجه به آینده شغلی افراد، تبیین رابطه فقر و بزه‌های اجتماعی با بیکاری، اعتدال در کار، آموزش حرفه و مهارت، پیشه‌وری و صنعت و استعدادیابی در حرفه و شغل آینده اشاره شده است که از مؤلفه‌های اصلی زندگی سالم هستند.

از نظر دانشمندان اسلامی، بین معیشت و حیات رابطه وجود دارد تغییر در وضعیت معیشت موجب تغییر در زندگی می‌شود. شهید مطهری کار و معیشت را از ارکان مهم حیات می‌داند بگونه‌ای که اگر این رکن دچار اختلال گردد بر سایر شئون حیات نیز اثر می‌گذارد (مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۵۰۳).

۲- مربیان و اندیشمندان مسلمان به تأسی از آموزه‌های اسلامی به تربیت شغلی و آموزش آن در دوره کودکی اهتمام ورزیده‌اند، برای مثال ابن قیم جوزی سفارش می‌کند که کودکان را به آموزش آنچه فراخور استعداد آنها است و دارند و هر گاه احساس کردند به صنعت و حرفه‌ای گرایش و برای آن استعداد دارد، آن پیشه، مباح و مفید برای مردم است، او را برای آن کار تربیت و مهیا کنند. (ابن قیم الجوزی، تحفه الودود باحکام المولود، ص ۱۹۷)

بوعلی سینا می‌گوید: پس از آن که کودک مقدمات را در مکتب خانه آموخت؛ باید به آنچه در آینده حرفه کودک خواهد بود، توجه کرد و وی را به مسیری هدایت کرد که آموزش‌های لازم را برای آن حرفه پشت سرگذارد، البته باید توجه داشت که هر کسی را برای هر کاری نساخته‌اند و شغل‌ها باید متناسب با سرشت و شاکله افراد باشد. (بوعلی سینا، تدابیر المنزل، ص ۳۹-۴۰).

۳- در شرایط فعلی، تربیت شغلی محور آموزش و پرورش است بگونه‌ای که شغل آینده افراد با آموزش و پرورش گره خورده است. یکی از اهداف آموزش عمومی و عالی، تربیت نیروی کار متخصص در زمینه‌های مختلف است. بنابراین دانش آموز ویا دانشجویی که وارد مراکز آموزشی می‌شوند با هدف دستیابی به شغل آینده است. از این رو پدر و مادر نقشی اساسی در تعیین رشته و انتخاب شغل آینده فرزندان دارند. همچنین دولت - که امروزه متصدی آموزش رسمی است - از طریق مشاورین مستقر در مراکز آموزشی، به راهنمای تحصیلی دانش‌آموزان می‌پردازند. بنابراین این مسأله از نظر فقهی جای بررسی دارد که آیا فقه در این خصوص نظری دارد یا نه، اگر دارد، آیا در حد الزام است، یا رجحان دارد و یا صرفاً مباح می‌باشد؟

#### ۴- مفهوم مکلف بودن حکومت

در تعریف دانش فقه گفته شده است که علم به احکام شرعی می‌باشد و موضوع آن رفتار اختیاری مکلفان است. مراد از مکلفان انسان است، خداوند انسان‌ها را با وجود شرایطی مانند عقل، قدرت، اختیار و بلوغ به انجام افعالی مکلف نموده است. در فقه از این شرایط به شرایط عامه تکلیف یاد شده است. بنابراین انسان به عنوان یک شخصیت حقیقی می‌تواند مورد خطاب شارع قرار گیرد و مکلف به انجام فعل‌های شود که از او خواسته شده است. در مقابل شخصیت حقیقی شخصیت حقوقی قرار دارد. شخصیت حقوقی از مفاهیم اعتباری مانند خانواده، حکومت و... می‌باشد که براساس نیازها و ضرورت‌ها بوجود آمده است. شخصیت حقیقی در علم حقوق کاربرد دارد و دارای حق و تکلیف است. سوالی که وجود دارد این است که آیا شخصیت‌های حقوقی نظیر حکومت نیز در قلمرو موضوع فقه قرار می‌گیرند و در شمار مکلفان محسوب می‌شوند؟

در اینجا فرضیه‌های مختلف مطرح است، بنابر برخی فرضیه‌ها حکومت از نظر تکلیف مانند شخصیت حقوقی است و از منظر برخی دیگر، شخصیت حقوقی با شخصیت حقیقی تفاوت دارد و طبق فرضیه سوم نوع حکم، حق و تکلیف، به تناسب نوع شخصیت حقوقی متفاوت است. (ر.ک اعرافی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۱-۶۲)

به نظر می‌رسد که فرضیه سوم درست باشد، از بررسی و تتبع در منابع فقهی بدست می‌آید که مشهور بین فقهاء این است که اشخاص حقوقی می‌توانند فی‌الجمله مورد خطاب

واقع شوند به این معنی که شخصیت حقوقی نسبت به برخی احکام وضعی مانند ملکیت نه همه آن مانند زوجیت و غیر آن، حق و تکلیف دارند. همینطور اشخاص حقوقی نسبت به احکام تکلیفی مکلف می‌شوند البته باعتبار افراد حقیقی. به عبارت دیگر شخصیت حقوقی بطور مستقل نمی‌توانند مورد خطاب واقع شوند بلکه به اعتبار اشخاص حقیقی که زمامدار آن است، مورد خطاب واقع می‌شوند.<sup>۲</sup>

## ادله وظیفه‌مندی نهاده خانواده

### ادله عام

#### دلیل اول: آیه تعاون

«تعاونوا علی البر والتقوی» (مائده/۲).

این آیه از آیات عام قرآنی است که وظایف اجتماعی مکلفین را در قبال دیگران بیان می‌کند. بر اساس آیه شریفه، عموم مکلفین وظیفه دارند دیگران را در امور مانند نیکی و پرهیزگاری یاری نمایند. واژه «بر» اطلاق دارد و دارای مصادیق مختلف می‌باشد آموزش شغل و آماده کردن فرد برای زندگی آینده از مصادیق بارز بر و است. بنابراین موضوع مورد پژوهش مشمول حکم «تعاون» می‌باشد. اما اینکه این تکلیف در الزام است یا استحباب؟ باید گفت واژه «تعاونوا» امر است و دلالت بر وجوب می‌کند؛ ولی از آنجای که متعلق هیئت (بر و تقوی) اطلاق دارد و امور مستحبی را نیز در بر می‌گیرد نمی‌توان هیئت امر را حمل بر وجوب کرد. در نهایت تعاون و کمک دیگران، رجحان عام دارد. طبق این معنا کمک در امر شغلی دیگران رجحان شرعی دارد و مستحب است؛ زیرا قراین مبنی بر وجوب در دست نیست. از این دلیل حکم تکلیفی والدین در قبال تربیت شغلی فرزندان نیز بدست می‌آید، زیرا آیه شریفه در مقام اثبات حکم تکلیفی عموم مکلفین در قبال دیگران است، والدین نیز از مکلفان است بنابراین آنان نیز در قبال غیر وظیفه دارند فرق نمی‌کند غیر فرزند باشند یا غیر فرزند. درکلمات برخی فقهاء بر استحباب آموزش برخی از حِرَف به فرزندان اشاره شده است:

مرحوم صاحب جواهر به استحباب آموزش ریسندگی به دختران نظر دارد. (نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۴۶۶) همچنین برخی فقهاء به پدر و مادر اجازه می‌دهد که کودک

را- از طریق آموزش صنایع، حساب و نیز علمی که برای امور دینی و دنیای او نافع باشد - برای یادگیری مهارت‌های لازم در زندگی آینده آماده کند. (سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۱، ص ۱۳۰. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۴). البته در کلمات برخی از فقهاء تربیت فرزند در ابعاد اعتقادی و عبادی، جسمی و هر آنچه که به مصلحت کودک بوده و ترک آن موجب ضرر بر کودک می‌شود، بر والدین واجب کفایی است. (شهید ثانی، الروضه البهیه فی شرح لمعه، ج ۵، ص ۴۵۸ و نیز مسالک، ج ۸، ص ۴۲۱).

### دلیل دوم: آیات احسان

دسته دوم از ادله عام آیات قرآنی است که همواره انسان‌ها را به احسان و نیکی فرا می‌خوانند. طبق این دسته از آیات، انسان‌ها وظیفه دارند که نسبت به دیگران احسان و نیکی نمایند. احسان مطلق است و دارای مصادیق مختلف می‌باشد. تربیت شغلی و کمک به دیگری از مصادیق بارز احسان می‌باشد. آیات احسان متعدد و به صورت‌های گوناگون وارد شده‌اند، گاهی به صورت امر است که دال بر وجوب احسان است مانند آیات ذیل:

«وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره/۱۹۵)

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ.» (نحل/۹۰)

«وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (قصص/۷۷)

گاهی به صورت گزاره خبری است مانند آیه ذیل:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.» (توبه/۱۲۰)

«فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (هود/۱۱۵).

وجه استدلال بآیات احسان این است که در این آیات نسبت به احسان به دیگران به عنوان یگ وظیفه اجتماعی دستور داده شده است، لکن لحن آیات متفاوت است یک دسته به صورت امر است که بر وجوب احسان بطور مطلق اشاره دارند، دسته دوم به صورت جمله خبری است و بر محبوبیت احسان دلالت دارد. اینجا یک نوع تعارض بین هیئت و ماده است، هیئت دلالت بر وجوب دارد، اما ماده (بر و تقوی) عام است و امور مستحبی را نیز شامل می‌شود. برای رفع تعارض ناگزیر از رفع ید از ظهور امر در وجوب هستیم، زیرا از خارج می‌دانیم مطلق احسان واجب نیست، بنابراین آیات حمل بر استحباب می‌شود. اما شمول آیات نسبت به موضوع مورد بحث، از این جهت است که تربیت شغلی از مصادیق

بارز احسان است، چه احسان بالاتر از اینکه انسان نسبت به غیرکاری انجام دهد که زمینه آینده شغلی وی را فراهم سازد. بنابراین از آیات احسان استحباب تربیت شغلی فرزندان بر پدر و مادر نیز استفاده می‌شود، زیرا آنان به عنوان احدالمکلفین، وظیفه دارند، نسبت به غیر احسان و نیکی نمایند، فرق نمی‌کند غیر فرزند باشد یا کس دیگر حکم از این جهت اطلاق دارد.

### دلیل سوم: روایات تعلیم

در برخی از روایات امر کردن فرزندان به فراگیری علوم از وظایف والدین شمرده شده است.

«مروا اولادکم بطلب العلم» (کنز العمال: ج ۱۶، ص ۵۸۴)

چنانچه پیداء است، در این روایت به والدین دستور داده شده است که فرزندان شان را به فراگیری علوم بگمارند. واژه «علم» اطلاق دارد علومی دینی و غیر دینی و آن دست از علوم که جنبه فنی و شغلی دارند را نیز در بر می‌گیرد. پس از این روایت نیز می‌توان وظیفه مندی والدین را در قبال تربیت شغلی فرزندان بدست آورد. با توجه به قراین خارجی این روایت بیش از استحباب دلالت ندارد.

### ادله خاصه

تعدادی از ادله به نحو ویژه بر وظیفه مندی خانواده در قبال تربیت شغلی فرزندان دلالت دارند:

### دلیل چهارم: روایت سکونی

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَحِمَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ أَعَانَا وَلَدَهُمَا عَلَىٰ بَرِّهِمَا (الكافی، ج ۶، ص ۴۹).

این روایت بر اعانه والدین نسبت به بر و نیکی فرزند اشاره دارد. روایت مشتمل بر واژه (رحم) است که دلالت بر استحباب اعانه می‌کند.

### دلیل پنجم: موثقه سکونی

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمُهورٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ السَّكُونِيِّ قَالَ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ إِذَا كَانَ ذَكَرًا أَنْ يَسْتَفْرِهَ أُمَّهُ وَيَسْتَحْسِنَ اسْمَهُ وَيُعَلِّمَهُ كِتَابَ اللَّهِ وَيُطَهِّرَهُ وَيُعَلِّمَهُ السَّبَّاحَةَ» (الكافی، ج ۶، ص ۴۹)

در اینجا از حقوق فرزند تعلیم و آموزش شنا بوی شمرده شده است می‌دانیم، هر جا کلمه حق به کار می‌رود دلالت بر الزام می‌کند، ولی از آنجای که آموزش شنا در زمره واجبات نیست، نمی‌توان وجوب آن را از این روایت برداشت کرد. نکته این است که آیا شنا از مشاغل است؟

در جواب می‌توان گفت دو احتمال وجود دارد: یک احتمال این است که شاید هدف امام (ع) این باشد فرزند باید شنا بلد باشد تا در موقعیت خاص از غرق شدن نجات یابد. احتمال دوم این است که در شنا مهارت پیدا نماید تا در آینده مربی تربیت بدنی در زمینه آموزش شنا به دیگران باشد و از این طریق شغلی پدید آورد. احتمال دوم دوم روایت جزء ادله است و بر وظیفه‌مندی والدین دلالت دارد.

#### دلیل ششم: روایت یونس

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ دُرُسْتٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقُّ ابْنِي هَذَا قَالَ تَحْسِنُ اسْمَهُ وَ أَدَبَهُ وَ ضَعُهُ مَوْضِعًا حَسَنًا» (الكافی، همان).

در اینجا نیز صحبت از حق فرزند است و پیامبر (ص) در جواب فرموده است او را در موضع حسن قرار بده. «تضعه» دو معنا متصور است یک معنای آن اقتصادی است، یعنی او را در کاری بگمار که کار خوبی باشد. این قرینه بر این است که وقتی حضرت در جواب مرد می‌گویند: تضعه... معلوم می‌شود در حد یک اصطلاح است و در مورد کسب و کار به کار می‌رود (اعراف، ۱۳۸۹، ص ۲۵).

بنابراین روایت بطور صریح بر وظیفه‌مندی والدین در زمینه تربیت شغلی فرزندان دلالت دارد البته با توجه به قراین، دلالت آن در حد استحباب است.

#### دلیل هفتم: روایت اسحاق بن عمار

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى الْخُرَاعِيِّ عَنْ أَبِيهِ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَخَبَّرْتُهُ أَنَّهُ وَدِدَ لِي غُلَامٌ فَقَالَ أَلَا نَأْتِيهِ مُحَمَّدًا قَالَ قُلْتُ فَذَلِكَ قَالَ فَلَا تَضْرِبْ مُحَمَّدًا وَ لَا تَسْبِهِ جَعَلَهُ اللَّهُ قُرَّةَ عَيْنٍ لَكَ فِي حَيَاتِكَ وَ خَلَفَ صِدْقٌ مِنْ بَعْدِكَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فِي أَيِّ الْأَعْمَالِ أَضَعُهُ قَالَ إِذَا عَدَلْتَهُ عَنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ فَضَعُهُ حَيْثُ شِئْتَ لَا تُسَلِّمُهُ صَيْرَفِيًّا فَإِنَّ الصَّيْرَفِيَّ لَا يُسَلِّمُ مِنَ الرِّبَا وَ لَا تُسَلِّمُهُ بِيَّاعٍ

الْأَكْفَانِ فَإِنَّ صَاحِبَ الْأَكْفَانِ يَسْرُهُ الْوَبَاءُ إِذَا كَانَ وَ لَا تُسَلِّمُهُ بِيَّاعِ الطَّعَامِ فَإِنَّهُ لَا يَسَلِّمُ مِنَ الْإِخْتِكَارِ وَ لَا تُسَلِّمُهُ جَزَارًا فَإِنَّ الْجَزَارَ تُسَلِّبُ مِنْهُ الرَّحْمَةَ وَ لَا تُسَلِّمُهُ نَخَّاسًا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ» (الكافی، ج ۵، ص ۱۱۴).

در اینجا نیز صحبت از شغل فرزند در آینده است که در چه کاری او را بگمارد، پیامبر (ص) در جواب فرموده است در هر کاری که خودت مناسب دیدی او را در آن بگمار. معلوم است که سائل از وظیفه مندی خود اطلاع داشته و از نوع شغل می پرسد. پیامبر (ص) نیز او را مختار قرار می دهد لکن از شغل های مکروه نهی می کند. از این جواب اینگونه استفاده می شود که حضرت بوی مسئولیت می دهد که اشتغال به کار فرزند به گونه ای تنظیم شود که به سمت شغل های مکروه هم نرود پس به طریق اولی باید کاری کنید که به سمت کسب و کار حرام نرود. در واقع اشاره به این است باید توجه داشت از نظر ارزشی، فرزند باید در کسب هایی مشغول شود که مشکلی حتی به لحاظ کراهت نداشته باشد. این مؤید مسئولیت های مستحب هم می باشد.

### جمع بندی و جزئیات وظیفه مندی خانواده

در مورد تربیت شغلی فرزندان و مسئولیت خانواده در این زمینه به تعدادی از ادله استدلال شد، از مجموع ادله استحباب امر اثبات شد، بنابراین بر والدین مستحب است که از کودکی فرزندان را با مشاغل مختلف آشنا سازند و در صدد کشف استعداد شان در حوزه مشخص باشند. این وظیفه دارای جزئیات به شرح ذیل است:

۱- این وظیفه مخصوص پدران نیست، مادران نیز وظیفه دارند؛ زیرا ادله اطلاق دارند، بر فرض اگر اطلاق پذیرفته نشود، الغا خصوصیت می شود.

۲- خود والدین می توانند به این وظیفه عمل کنند یا توسط فرد دیگر مانند معلم نسبت به این وظیفه اقدام نمایند. اگر حکومت به این وظیفه اقدام کند باز مسئولیت بر عهده آنها نیست.

۳- آموزش علوم و مهارت به فرزند، و مسئولیت والدین، از نظر آغاز و انتها مطلق است؛ زیرا در لسان ادله واژه «ولد» آمده. این واژه از لحاظ کاربردی به زمان و سن خاص اختصاص ندارد. لکن چیزی که باید مورد توجه باشد این است که، رعایت توان متربی و میزان رشد شناختی ویدر فرایند تربیت شغلی ضروری است.

## وظیفه‌مندی نهاد حکم حکومت

چنانچه اشاره شد، حکومت یا حاکم به عنوان یک شخصیت حقوقی می‌تواند مورد خطاب شارع قرار گیرد و محکوم به احکام تکلیفی باشد. در فقه اسلامی به این مسأله توجه شده است و سلسله تکالیفی برای حاکم اسلامی قرار داده شده است. از آن جمله است ولایت حاکم برایتام در صورت فقدان پدر و مادر و سایر ارحام<sup>۳</sup>. دایره ولایت حاکم نسبت کل جامعه ممکن است وسیع باشد؛ ولی در خصوص کودکان یتیم دایره مسئولیت او متمرکز بر تعلیم و تربیت او در جمیع ابعاد آن است. به عبارت دیگر، همان وظایف که پدر و مادر در زمینه فرزند دارد، در صورت فقدان آنها، بر عهده حاکم می‌باشد. در حوزه تعلیم و تربیت پدر و مادر مکلف به تربیت فرزند در ابعاد مختلف آن مانند تربیت جسمانی، اعتقادی، عبادی، اخلاقی عقلانی و... بودند، حاکم اسلامی نیز وظیفه دارد که در مورد کودکان یتیم اقداماتی در ابعاد یاد شده انجام دهد.

بنابراین تربیت اعتقادی در تمام ساحات آن اعم از تربیت اعتقادی، اخلاقی، عبادی و نیز تربیتی سیاسی، اجتماعی و جنسی کودک یتیم در محدوده احکام و معارف الزامی بر حاکم اسلامی واجب است. لکن سؤالی که مطرح است - و این نوشته در مقام پاسخ آن می‌باشد - این است که آیا حاکم اسلامی نسبت به تربیت شغلی یتیمان در حد تمرین کاری جهت زمینه سازی برای شغل آینده، وظیفه دارد؟ اگر وظیفه دارد در حد الزام است یا رجحان؟

پاسخ سؤال فوق نیازمند بررسی ادله ای است که بر وظیفه‌مندی حاکم دلالت دارند، باید دید شعاع دلالتی آنها تا چه اندازه است آیا می‌توان از اطلاعات آنها حکم مسأله را اصطیاد کرد؟ آیا علاوه بر اطلاعات دلیل خاص در مقام وجود دارد؟

## ادله وظیفه‌مندی حاکم

ادله ولایت حاکم متعدد است در مجموع به چند دسته قابل تقسیم است

دسته اول: آیات قرآن

آیه ۸۰ سوره انبیاء

۳- علامه، قواعد الاحکام، ۲/۲۱۲. شهید ثانی، مسالک الافهام، ۶/۲۶۴ تا ۲۶۵. جامع المقاصد، ۴/۸۵ و امام

خمنی، کتاب البیع، ۲/۴۸۸.

از آیات قرآنی که می‌توان به آن بر وظیفه مندی حاکم استدلال کرد، آیه ۸۰ سوره انبیاء است. خداوند خطاب به قوم حضرت داوود می‌فرماید: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُخْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» «و ساختن رزه را به خاطر شما به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگ‌های تان حفظ کند؛ آیا شکرگزار (این نعمت‌های خدا) هستید؟» انبیاء/۸۰).

وجه دلالت آیه بر موضوع این است که خداوند به حیث حاکم مطلق در نظام هستی، یک وسیله جنگی و دفاعی مورد نیاز جامعه آنروز را به یکی از شاگردان مکتب وحی آموزش داده است و این بزرگترین حجت در امر آموزش صنعت مورد نیاز جامعه می‌باشد و بر حاکم اسلامی است که به افراد تحت حکومتش آن را آموزش دهد. سوالی که ممکن است مطرح باشد، این است که از آیه وجوب آموزش صنعت استفاده می‌شود یا رجحان؟ آیه در قالب گزاره خبری است که هیچ یک از الزام و رجحان را افاده نمی‌کند؛ ولی از آیات دیگر و نیز روایات استحباب استفاده می‌شود. بطور کلی می‌توان از این آیه به عنوان دلیل خاص در اصل وظیفه مندی حاکم یاد کرد.

افزون بر این که زره یک وسیله دفاعی در جنگها مورد استفاده عموم مردم بوده است، طبق برخی از روایات حضرت داود از این طریق در آمد کسب می‌کرد و خرج زندگیش را تأمین می‌کرد. در حدیثی آمده است: خداوند به «داود» وحی فرستاد: نعم العبد انت الا انک تأکل من بیت المال فبکی داود اربعین صباحا فا لان الله له الحديد و کان يعمل کل یوم درعا... فاستغنی عن بیت المال» (مجمع البیان، ج ۷، ص ۹۳)

«تو بنده خوبی هستی، جز اینکه از بیت المال ارتزاق می‌کنی، داود ۴۰ روز گریه کرد (و از خدا راه حلی خواست) خداوند، آهن را برای او نرم کرد، او هر روز یک زره می‌ساخت... و به این وسیله از بیت المال بی‌نیاز شد».

با این وجود دلالت آیه بسیار گویا است، که می‌توان از آن به عنوان دلیل خاص بر وظیفه مندی حاکم اسلامی در قبال تربیت شغلی افراد یاد کرد.

## دسته دوم: قواعد عام فقهی

### قاعده احسان

قاعده احسان از قواعد عام فقهی است که در دو دانش فقه و حقوق کاربردی زیاد دارد و در محاکم قضایی زیاد به آن استناد می‌شود. ریشه این قاعده آیه ۹۱ سوره توبه است.

«لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (توبه/۹۱)

فقهها وهمچنین حقوق دانان از این بخش آیه «ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» قاعده‌ای بنام احسان را اصطیاد کرده‌اند. احسان در لغت به معنای نیکی و خوبی است، ولی در اصطلاح فقهی و حقوقی «احسان عبارت است از دفع ضرر از کسی یا جلب منفعت برای او به قصد نیکی و به شرط این که منطبق با واقع باشد» (محمدی، قواعد فقه، ص ۴۳)

بطور کلی منظور از قاعده احسان، این است که اگر کسی از روی احسان و خیر خواهی برای کسی کاری انجام دهد و این کار موجب ضرر بر او گردد، می‌گویند شخص محسن ضامن ضرر طرف نیست و طبق این آیه ضمان از او برداشته شده است. این یک قاعده فقهی در روابط میان فردی است که در مسایل حقوقی کاربردی زیاد دارد. احسان به این معنا به بحث ما خیلی ارتباط پیدا نمی‌کند؛ اما در قرآن و سنت آیات و روایات متعددی وجود دارد که ناظر به مطلق احسان و نیکو کاری به دیگران است و می‌توان در مسأله مورد نظر به آنها استناد کرد. در مسأله قبل به تعدادی از آیات احسان اشاره شد، که از مجموع آیات نکاتی ذیل استفاده می‌شود:

۱- با توجه به تعدد آیات در این خصوص، احسان و نیکو کاری نسبت به غیر مورد تأکید قرآن است.

۲- محسنین محبوب خداوند و دارای منزلتند و مستحق پاداش می‌باشند.

۳- خداوند از احسان کنندگان است به ما هم دستور به احسان داده شده است.

۴- احسان یک تکلیف عمومی است، اختصاص به افراد حقیقی ندارد.

۵- مطلق احسان امری راجح و مستحب است.

با توجه به نکات فوق و قراین لفظیه در خود آیات می‌توان گفت که احسان و نیکی کردن به دیگران امری راجح است؛ زیرا لحن آیات بیشتر تشویق گونه و تحریص آمیز است. آیات که لحن امری دارند و ممکن است بوی وجوب از آنها استشمام گردد، را با توجه به لحن سایر آیات حمل بر استحباب می‌کنیم. البته در مواردی مانند دفع ضرری که بسادگی قابل جبران نیست ممکن است احسان واجب باشد.

علاوه بر آیات قرآنی، روایات زیادی وجود دارد که مردم را به احسان و نیکوکاری ترغیب می‌کنند برای مثال حدیثی از امام علی (ع) به این مضمون وارد شده است: «علیک بالاحسان، فانه افضل زراعه و اربح بضاعه» (غرر الحکم، ح ۱۱۲ و میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۲۱)

روایات زیاد و با مضامین گوناگون وجود دارد که همگی بر احسان و نیکوکاری به غیر تأکید دارند. (ر. ک بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۷ و ۴۰۹).

مطالعه روایات نشان می‌دهد که دلالت روایات نص است در اکثر روایات واژه‌های «خیر» و «بر» ا بکار رفته است که معادل احسان می‌باشند. همچنین از نظر حکم تکلیفی، روایات مثال آیات افاده استحباب می‌کنند.

روایات از نظر سند هم قابل اعتماداند بعضی معتبر و متصل و برخی صحیح و متصل اند.

### تربیت شغلی مصادق احسان

با توجه به اطلاق آیات و روایات و عدم تقیید آنها به مسایل خاص می‌توان گفت که یکی از مصادق احسان تربیت شغلی و آماده کردن افراد برای کار و فعالیت است، چه خیری بالاتر از این که حرفه و فنی را به کسی آموزش دهد که در بزرگسالی بدرش بخورد و بتواند در پرتو آن یک زندگی عزتمندانه داشته باشد.

همچنین احسان کننده‌ها و نیز احسان شونده‌ها مطلقاً هرکسی در هر مقام و مقطع سنی که باشند کاری خیری انجام دهد و نسبت به دیگران احسان کنند، همینطور هر کسی که مورد احسان واقع شده اعمالش از مصادیق احسان الی الغیر بوده و خودش در زمره محسنین می‌باشند.

بنابراین حاکم اگر کاری انجام دهد که جنبه احسان داشته باشد از محسنین خواهد بود. از این رو آموزش حرفه و علمی که به نحوی در اشتغال آینده فرد کمک می‌کند، از مصادق بارز احسان است و بر شخص حاکم مستحب شرعی می‌باشد. از آنجا که حاکم دارای قدرت و امکانات بیشتر است استحباب نسبت به او مؤکد تر است.

### قاعده تعاون

یکی از قواعد مهم فقهی - که همواره مورد تأکید و توجه فقهاء بوده است و بواسطه آن در موارد متعدد استدلال کرده‌اند قاعده «تعاون» یا «اعانه» است. خواستگاه اصلی این قاعده

آیه ۲ سوره مائده است: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده/۲)

در مسأله قبل اشاره شد، که از نظر لغوی واژه «تعاون» به معنای مشارکت چند نفر در یک کار و «اعانه» به معنای کمک به دیگری و زمینه‌سازی و فراهم کردن شرایط کار برای اوست. بنابراین، «منظور از «تعاونوا» در آیه، معنای اعم از مشارکت (تعاون) و کمک در مقدمات (اعانه) است، ولی معنای دوم با مسأله مورد نظر تناسبی بیشتر دارد تا معنای اول؛ زیرا حکومت در اشتغال افراد مشارکت مستقیم ندارد؛ بلکه مقدمات آن را فراهم می‌کند و فرد را در راستای شغل آینده هدایت می‌کند.

#### تربیت شغلی مصداق بر

در اینکه تربیت شغلی جز مصداق «بر» است یا نه باید مفهوم این واژه از نظر لغت و آیات و روایات بررسی شود.

#### مفهوم شناسی واژه بر

در کتب لغت برای واژه «بر» معانی مختلفی مانند «صدق و راستی»<sup>۴</sup> «اطاعت»<sup>۵</sup> «عطوفت و احسان» ذکر شده است. در قرآن و روایات بر به معنای «اطاعت»<sup>۷</sup> و «احسان»<sup>۸</sup> بکار رفته است. همچنین در روایات نیز «بر» به معنای «اطاعت»<sup>۹</sup> و «احسان»<sup>۱۰</sup> آمده است. از بررسی کلمات فقها بدست می‌آید که آنان نیز «بر» را به معنای اطاعت و احسان بکار برده‌اند.<sup>۱۱</sup>

۴- خلیل ابن احمد فراهیدی، العین، ج ۸، ص ۲۵۹. اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، ج ۲، ص ۵۸۸.

۵- همان.

۶- ابن اثیر جزری، النهایه، ج ۱، ص ۱۱۶.

۷- انفطار، آیه ۱۳-۱۴، مجادله، آیه ۶ و مجادله آیه ۲.

۸- بقره آیه ۱۷۷، ممتحنه، آیه ۸ و آل عمران، آیه ۹۲.

۹- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۰.

۱۰- همان، ص ۱۶۲.

۱۱- ر. ک المراسم العلویه، ص ۱۹۸ تألیف حمزه بن عبد العزیز دیلمی و کتاب الحج، ص ۱۲۱، تألیف شیخ

بدون تردید «تربیت شغلی» به مفهوم پرورش و شکوفایی استعداد‌های افراد برای کسب مهارت در انجام کاری و احراز شغلی در آینده، از مصادیق «بر» به معنای احسان است و مشمول آیه تعاون می‌باشد، زیرا دامنه «بر» بسیار گسترده است و مراد از آن، افعال حسنه‌ای است که از هر مسلمان صادر می‌شود خواه واجب باشد مانند نماز یا مستحب مانند بنا مسجد و طبع کتب دینی و نشر آن و... چنانچه مراد از اثم همه منهیات و معاصی است (بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱، ۳۶۲). طبری از ابن عباس همین معنی را در تفسیر آیه نقل کرده است. (ر.ک تفسیر «جامع البیان فی تفسیر القرآن» ج ۶، ص ۴۴). پس حاکم بعنوان فردی که زمام اداره امور جامعه را در دست دارد یا به حیث احد المکلفین و یا فردی عالم موظف به فراهم کردن مقدمات یا آموزش حرفه و مهارت افراد تحت حکومتش می‌باشد. آیا این تکلیف در حد الزام است یا رجحان؟ باید گفت از ظاهر آیه استحباب تعاون بر بر و نیکوکاری استفاده می‌شود؛ زیرا ما از خارج می‌دانیم که مطلق تعاون بر بر و تقوا واجب نیست، البته ممکن است در برخی موارد «تعاون» واجب باشد مانند تعاون در حفظ نفس محترمه. بنابراین وجوب تعاون کلیت ندارد.

#### دسته سوم: روایات

روایات در این خصوص متعدد است که رویهمرفته بدو دسته قابل دسته‌بندی است. یکدسته مسئولیت حاکم را بطور عام بیان می‌کند و دسته دیگر به وظایف حاکم در زمینه‌های خاص اشاره دارند.

#### روایت عام

عن رسول الله (ص): «ألا کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیتہ؛ فالامیر الذی علی الناس راع و هو مسؤل عن رعیتہ، و الرجل راعی علی اهل بیتہ و هو مسؤل عنهم، و العبد راع علی مال سیدہ و هو مسؤل عنه، ألا فکلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیتہ.» (صحیح مسل، ج ۱۳، ح ۱۴۵۹).

پیامبر خدا (ص): بدانید که همه شما مسؤلید و همه شما نسبت به زیر دستانش باز خواست می‌شوید. فرمانروای مردم، مسؤل مردم است و نسبت به زیر دستانش باز خواست می‌شود. مرد سرپرست خانواده است و نسبت به آنان باز خواست می‌شود. زن، مسؤل خانه شوهر و فرزندان اوست و در برابر آنان باز خواست می‌شود. برده، مسؤل مال مالک خود

است و در برابر آنان، مسؤل است. پس بدانید که هم شما مسؤلید و همه تان در برابر زیر دستان خود، باز خواست می‌شوید.

در این روایت به چهار گروه به عنوان مسؤل بطور خاص اشاره شده است از آن جمله است مسؤلیت حاکم و فرمانروا در قبال زیردستان. روایت از دو جهت اطلاق دارد اصل مسؤلیت که اختصاص به زمینه خاص ندارد و دیگری افراد زیر دست که اختصاص به افرادی خاص مانند ایتم و... ندارد. بنابراین از این روایت می‌توان به وظیفه مندی حاکم در تمام زمینه‌ها و تمام افراد جامعه استدلال کرد. آیا این مسؤلیت در حد الزام است یا فقط رجحان دارد؟

از آنجای که لحن خطاب آمیخته با تهدید است بگونه‌ای که اگر کسی از زیر بار مسؤلیت شانه خالی و نسبت به امور زیر دستانش احساس مسؤلت ننماید، مورد بازخواست قرار می‌گیرند، الزام فهمیده می‌شود؛ ولی با توجه به آیات قاعده احسان و قاعده تعاون و نیز روایات دیگر، از ظاهر خطاب رفع ید می‌شود، عموم الزام انصراف دارد به آن دسته از معارف اسلامی که جنبه الزام دارد، در خصوص مسأله مورد نظر بیش از رجحان استفاده نمی‌شود.

از این روایت به وظیفه مندی والدین هم می‌توان استدلال کرد

### روایات خاص

منظور از روایات خاص، روایاتی است که وظیفه حاکم اسلامی را در موضوع و مسأله خاص بیان می‌کند در ذیل به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

#### ۱- روایت تعلیم حدود اسلام

الامام علی: «علی الامام أن يعلم اهل ولايته حدود الاسلام و الايمان». (غررالحکم،

ح ۶۱۹۹)

امام علی(ع) فرموده است: بر امام است که به مردمان تحت حکومتش، حد و مرزهای اسلام و ایمان را بیاموزد.

در این روایت به یکی از وظایف مهم حاکم اسلامی یعنی آموزش معارف اسلامی و اصول اعتقادی به افراد تحت حکومت اشاره شده است. وجه استدلال به روایت این است که تعبیر «حدود اسلام» یک مفهوم عام است و اطلاق دارد شامل تربیت شغلی افراد و آماده کردن آنها برای اشتغال و کار و فعالیت نیز می‌شود، چه اینکه کار و فعالیت و ایجاد

فرصت‌های شغلی از قبیل فراهم کردن امکانات و آموزش افراد فنی و حرفه‌ای مورد تأکید منابع دینی است. بنابراین حاکم نسبت به تربیت شغلی زیر دستانش وظیفه دارد.

## ۲- روایت ازدیاد ثروت

عنه (ع): «ایها الناس إن لی علیکم حقا، ولکم علی حق؛ فاما حکم علی فالنصیحه لکم، و توفیر فیئکم، و تعلیمکم کی لاتجهلوا، و تأدیبکم کیما تعلموا» (نهج البلاغه، خطبه ۴۳).  
ای مردم مرا بر شما حقی است و شما را نیز بر من حقی است. اما حق شما بر من خیر خواهی برای شما، افزایش ثروت‌های تان و آموزش دادن شما است تا در نادانی نمانید و (نیز) رشد و پرورش شما است تا آگاه شوید.

در این روایت مقوله‌های چون نصیحت، افزایش ثروت، رهایی از جهل و نادانی و آگاهی بخشی از حقوق مردم شمرده شده است و بر حاکم اسلامی است که به این حقوق رسیدگی نماید. واژه «توفیر فیئکم» دو گونه ترجمه شده است. برخی آن را افزایش ثروت و دارایی معنی کرده است و در برخی تراجم به معنای تقسیم غنایم آمده است، ولی جملات بعدی «تعلیمکم کی لاتجهلوا» و «کیما تعلموا» مؤید معنای اول است. البته افزایش ثروت به معنای اعطاء مال و ثروت بطور مستقیم و بی واسطه نیست، بلکه به معنای ایجاد فرصت‌ها و زمینه‌سازی برای کار و فعالیت اقشار مختلف جامعه از طریق آموزش عمومی است.

بنابراین در دو روایت اخیر از «تربیت شغلی» به عنوان وظیفه اصلی حاکم یاد شده است، البته روایتی اولی به اطلاقش دلالت دارد و دومی با صراحت به این وظیفه اشاره دارد.

## ۳- روایت مشیر به مصادق شغل

روایتی از امام صادق (ع) وارد شده است که به مصادیق شغل مورد نیاز جامعه اشاره کرده است و آنها را مجاز شمرده است. مضمون روایت به شرح ذیل است: «هر حرفه و پیشه‌ای که مردم می‌آموزند و یا آن را به دیگران یاد می‌دهند مثل خوشنویسی، نجاری، ریخته‌گری، زین‌سازی، بافندگی، رختشویی، دوزندگی و ساختن انواع مختلف تصاویر، (مادامی که تصاویر جاندار نباشد) و بطور کلی ساختن انواع و اقسام لوازم و الاتی که مردم در زندگی خود به آنها نیاز دارند کار کردن و یاد دادن آن به دیگران جایز است.» (تحف العقول، ص ۲۴۶. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۵۶).

هرچند که این روایت دلالت مستقیم بر موضوع ندارد، ولی بطور ضمنی به ما می‌فهماند که حرف و صنایع مورد اشاره، قابل یادگیری و نیازمند آموزش می‌باشند. از این رو کسانی باید باشند که مسئولیت آن را بدوش بکشند و آنها را بدیگران آموزش دهند. بطور طبیعی از کسانی که در درجه اول مسئولیت دارند خانواده و نهاد حکومت است.

### معاذ بن جبل نماینده پیامبر (ص) در یمن

یک روایت نسبتاً طولانی در مورد اعزام معاذ بن جبل از سوی پیامبر اسلام (ص) به عنوان والی در سرزمین یمن است. در این روایت به وظایف متعدد برای معاذ به حیث حاکم اسلامی اشاره گردیده است؛ ولی مهم تر از همه سه امر است: ۱- تعلیم کتاب خدا؛ ۲- تربیت مردم بر اساس اخلاق نیکو و مشی پسندیده؛ ۳- اعزام و گماردن معلم در سراسر کشور اسلامی برای گسترش علوم در جامعه.

در این روایت آموزش علوم و تعیین عواملی برای اجرای آن از وظایف اصلی حکومت و حاکم اسلامی شمرده شده است. روشن است که علوم منحصر در علوم اسلامی نیست، هر آنچه که در راستای نیاز بشر باشد، از خانواده علم است.

### نکات تکمیلی حکم تکلیفی حکومت

۱- ولایت حاکم مشروط به فقدان والدین و نیز جد هرچه بالا رود، است با وجود آنان، حاکم هیچ گونه تکلیفی نسبت کودکان یتیم ندارد.

۲- تربیت شغلی بر حاکم مستحب کفایی است. بنابراین اگر فردی به این کار مبادرت ورزد از عهده حاکم ساقط است.

۳- تربیت شغلی بواسطه حاکم ممکن است مابشری باشد و ممکن است غیر مابشری بدین صورت که حاکم کسی را مأمور تربیت کسانی نماید که تحت حکومت وی است. و شخص دیگر به نیابت از حاکم به تربیت می‌پردازد. شکل غالب در دوران معاصر غیر مابشری است برای مثال در جمهوری اسلامی ایران، سازمان‌های مانند وزارت آموزش و پرورش و سازمان بهزیستی و یتیم‌خانه‌ها تحت اشراف ولی فقیه به تربیت افراد در همه ابعاد می‌پردازند.

۴- هر چند در لسان روایات و نیز منابع فقهی وظیفه حاکم منحصر در ایتمام است، ولی از آنجای که حاکم قدرت دارد و دارای امکانات زیاد است و با توجه به این که در دوران

معاصر امر آموزش و تربیت کودکان به حکومت سپرده شده است و او متکفل اصلی آموزش و پرورش می‌باشد، می‌توان الغاء خصوصیت کرد و حکم تکلیفی وی را توسعه داد. بنابراین حکومت نسبت به تربیت شغلی غیر ایتم نیز مکلف می‌باشد منتهی به نحو استحباب شرعی.

۵- حکم استحبابی هر یک از والدین و حکومت منحصر در تربیت شغلی است و الا نسبت به مسایل اعتقادی و عبادی واجب شرعی است

### جمع بندی و نتیجه‌گیری

از بررسی مجموع ادله و نظرات فقهی دانشمندان در مورد وظایف دو نهاد خانواده (پدر و مادر) و حکومت در قبال تربیت شغلی فرزندان نتایج ذیل بدست آمد:

- از منظر فقهی بر پدر و مادر و نیز حکومت مستحب است تا زمینه تربیت شغلی کودکان را فراهم کنند.

- بر اساس ادله، وظیفه مندی دو نهاد خانواده ( والدین) و حکومت در مورد تربیت شغلی، مستحب کفایی است. بنابراین اگر یکی از دو ویا شخص ثالث به این امر اقدام نمایند، به تکلیف عمل شده است از عهده دیگری ساقط است.

- بر اساس مفاد روایات تربیت فرزند و آموزش امور مورد نیاز او، از حقوق اصلی فرزند بر والدین است. تربیت در زمینه اعتقادی و احکام واجب، واجب و در زمینه شغلی مستحب می‌باشد.

- از لحاظ زمانی، بهترین زمان برای تربیت شغلی و آموزش علوم، دوره کودکی است و رعایت اصول تربیتی مانند توان متربی و میزان رشد شناختی وی امری ضروری است.

- بر اساس ادله هر دو نهاد می‌توانند به امر تربیت شغلی بطور مباحثی و غیر مباحثی اقدام کنند

### منابع و مأخذ

قرآن کریم،

ابن القيم الجوزیه، شمس الدین، تحفه الودود باحکام المولود، بعنايه بسام عبدالوهاب الجابی، بیروت، دارالبشائر الاسلامیه، ۱۴۰۹هـ ق.

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، تدابیر المنزل، بغداد، ۱۳۴۷.

۲. اعرافی، علیرضا، تربیت فرزند با رویکرد فقهی، قم، مؤسسه اشراق و عرفان، ۱۳۹۵.

۳. اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی ج ۱، قم مؤسسه اشراق و عرفان، ۱۳۹۱.
۴. اعرافی، علیرضا، قواعد فقهی، ج ۱، قم نشر مؤسسه اشراق و عرفان، ۱۳۹۳.
۵. امام خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، قم، دارالعلم چاپ اول.
۶. آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
۷. بجنوردی، سید محمد حسن، القواعد الفقهیه، ج ۱، تهران مؤسسه عروج، ۱۴۰۱ق.
۸. جامع البیان فی تفسیر القرآن
۹. جمعی از محققین، موسوعه احکام الاطفال و ادلتها، ج ۳، قم مرکز فقهی ائمه اطهار (ع) ۱۳۸۵.
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشیعه، ج ۶، قم مؤسسه آل البيت
۱۲. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلّی) قواعد الاحکام فی معرفه الحلال. الحرام، ج ۲، قم انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳.
۱۳. خمینی، سید روح الله، کتاب البیع، ج ۲، قم مرسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۰
۱۴. سبزواری، سید عبدالعلیف مهذب الاحکام، ج ۲۱، بی جا: مرسسه المنار، چاپ چهارم، ۱۴۱۳هـ ق.
۱۵. سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات زهد، ۱۳۸۶.
۱. زین الدین بن علی (شهید ثانی)، مسالک الافهام، مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۴۲۹-
- ۲.
۱۶. شیخ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران دارالکتب الاسلامیهف چاپ چهارم ۱۴۰۷ هـ ق.
۱۷. طبرسی، حسن بن فضل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، تهرانف ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
۱۸. عاملی، زین الدین (شهید ثانی) الروضه البهیة فی شرح لمعه دمشقیه، ج ۵، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ق.
۱۹. فراهیدی، خلیل ابن احمد، کتاب العین، قم، نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۲۰. کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۴، قم، مؤسسه آل البيت چاپ چهارم ۱۴۰۷هـ ق.
۲۱. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، اصول کافی ج ۲، قم نشر دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۶، ۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷.
۲۳. متقی هندی، علاء الدین، کنز العمال، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۵.
۲۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۴، تهران دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۹ هـ ق.
۲۵. محمدی ری شهری، حکمت نامه کودک، ترجمه عباس پسندیده، قم دارالحدیث، ۱۳۸۵.
۲۶. محمدی، ری شهری، میزان الحکمه، ج ۳، قم دار الحدیث، چاپ اول ۱۴۱۴هـ ق.
۲۷. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت. دارالتراث العربی.
۲۸. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۲ و ۲۴، تهران، صدرا، ۱۳۸۸.
۲۹. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۲۲، بیروت دار احیاء التراث،
۳۰. نهج الفصاحه،